

خاطراتی از شهید جمیل شهبوساری از سرداران بومی کردستان در گفت‌وگوی «جوان» با برادر و هم‌رزمش

## حضور در سپاه شخصیت جمیل را متحول کرد



یک شب نزدیک‌یکی‌های سحر جمیل با سر و صورت خاکی و خیس و عرق کرده به خانه برگشت. با هم نتسستیم و کمی حرف زدیم. از این در و آن در حرف پیش آمد. در اثنای صحبت‌ها سسوالی را که در ذهنم بود از او پرسیدم. می‌دانستم آدم صاف و بی تعارفی است. سؤالم را که شنید به چشم‌هایم نگاه کرد و گفت: به خدا قسم، از وقتی که یادم است، هیچ کاری را جز برای رضای خدا انجام ندادم. حتی وقتی که اسلحه را به طرف دشمن نشانده می‌گیرم، از خدا می‌خواهم که اگر قابل هدایت است، او را از دست من نجات بدهد.

جمیل نه تنها در حرف که در عمل هم اخلاص را بارها به اثبات رسانده بود. در یک مقطع به مناطق عملیاتی و خطرناک کردستان عجبی در وجودش پدید آمد. به گونه‌ای که همه افراد خانواده تغییر حالتش را به خوبی حس می‌کردیم. شوق جنگیدن با ضدانقلاب، همه وجودش را فراگرفته بود و برای مقابله با دشمن، سر از نامی شناخت. بدنی نیرومند و روحیه‌ای عالی داشت. همیشه به ما سفارش می‌کرد که به جز خدا، از هیچ ترمیم. خودش هم به این گفته ایمان داشت و بارها و بارها در درگیری با دشمن مجروح شد، اما هیچ کدام از این مجروحیت‌ها باعث نشد در اراده‌اش خللی ایجاد شود.

یکی از مجروحیت‌های برادرم در سال ۱۳۶۵ رخ داد. یک روز جمیل در منطقه دیواندره بر اثر انفجار، نازنجک از ناحیه سر به شدت زخمی شد. طوری که همه رزمندگان و اعضای خانواده نگران ایمان او بودند. به هر حال معشیت الهی نخواست که او شهید شود، اما بعد از اینکه حالش بهتر شد و از بیمارستان مرخص کردند، دکترها به او گفته بودند که به هیچ وجه نباید به کار اصلی‌اش یعنی رزم برگردد. نظر پزشک‌های معالجتش این بود که اگر همان کارهای قبلی را ادامه دهد، جانش در خطر خواهد بود. وضعیت طوری بود که برای سر

توصیه‌ها یا روحیه‌ای که برادرم داشت اصلاً

چور در نمی‌آمد. دوباره بلند شد و با همان بدن مجروح پیش هم‌رزمانش برگشت. تازه با همان وضعیت طرح یک عملیات چریکی را آماده کرد و با فرماندهی خودش، آن را به مرحله اجرا درآورد. بعد از همین عملیات بود که موقع برگشتن، از حال رفت و بی‌هوش روی زمین افتاد.

**■ خدا یا مقام!**

آنقدر که جمیل در نبرد با دشمن جدی بود و تلاش می‌کرد، باعث می‌شد گاهی این سؤال برآیم پیش بیاید که آیا او برای خدا می‌جنگد یا برای کسب مقام و موقعیت. همیشه منتظر فرصتی بودم تا این سؤال را از خودش بپرسم.

یک شب نزدیک‌یکی‌های سحر جمیل با سر و صورت خاکی و خیس و عرق کرده به خانه برگشت. با هم نتسستیم و کمی حرف زدیم. از این در و آن در حرف پیش آمد. در اثنای صحبت‌ها سسوالی را که در ذهنم بود از او پرسیدم. می‌دانستم آدم صاف و بی تعارفی است. سؤالم را که شنید به چشم‌هایم نگاه کرد و گفت: به خدا قسم، از وقتی که یادم است، هیچ کاری را جز برای رضای خدا انجام ندادم. حتی وقتی که اسلحه را به طرف دشمن نشانده می‌گیرم، از خدا می‌خواهم که اگر قابل هدایت است، او را از دست من نجات بدهد.

دیدم چه‌راهی ندارم جز اینکه وضعیت خودم را به نیروهای خودی اطلاع بدهم. بعد از اینکه تماس گرفتم، درگیری دو ساعت دیگر هم ادامه داشت تا اینکه شهیدجمیل شهبوساری با من تماس گرفت و موقعیت دقیقم را پرسید. موقعیت که دستش آمد، گفت ما داریم به طرف ششما می‌آییم. تا آمدن نیروهای کمکی باید مدتی صبر می‌کردیم، خیلی نگران بودم. از یک طرف اگر می‌خواستیم متعلقه را ترک کنیم، انتقال زخمی‌ها ممکن نبود و از طرفی دیگر اگر همانجا می‌ماندیم، معلوم نبود تا رسیدن نیروهای خودی چه به سر ما می‌آمد. هنوز چند لحظه‌ای از تماس من با شهیدجمیل شهبوساری نگذشته بود که نیروهای ضدانقلاب متوجه حضور حاج‌جمیل و نیروهایش شدند و شروع به تیراندازی کردند. ما هم به ناچار درگیر شدیم و باز دو نفر از بچه‌ها شهید شدند. دیگر از رسیدن نیروهای خودی و شکسته شدن محاصره به کلی ناامید شده بودم که ناگهان متوجه شدم چهار پنج نفر، اسبی را به همراه دارند و به طرف ما می‌آیند. نیروهای تحت امر شهیدجمیل شهبوساری دشمن را متوجه خودشان کرده بودند. او با استفاده از غفلت دشمن، به کمک ما آمده بود. با رسیدن آنها، زخمی‌ها را به پایین منتقل کردیم و خودمان را از مهلکه نجات دادیم. در این درگیری، دشمن تلفات سنگینی متحمل شد. اگر ابتکار و قدرت فرماندهی جمیل نبود، معلوم نبود چند نفر ما شهید یا به اسارت دشمن درمی‌آمدیم.

**■ نفوذ به عمق خاک دشمن**

خاطره دیگر من مربوط به مردادماه سال ۱۳۶۶



شهیدجمیل شهبوساری دست به آربی‌جی‌بُرد و شروع به موشک انداختن کرد. شهابتش را نمی‌توانم وصف کنم، ولی همین قدر بگویم که لحظه به لحظه، موشک‌های آربی‌جی را چنان با شهامت به محل استقرار عراقی‌ها شلیک می‌کرد که نظم و آرایش رزمی آنها را به هم زده بود. در این اثنا یکی از نیروهای خوب ما به نام عثمان یاری شهید شد و من برای اینکه صدمه بیشتری نبینیم از شهیدجمیل شهبوساری خواستم آنجا را ترک کنیم و پیش نیروهای خودی برویم، ولی او چنان گرم درگیری بود که قبول نکرد و ظرف الان موقعیت خوبی داریم. همین‌جا باید ضربه اصلی را به دشمن بزنیم. درگیری تا ساعاتی ادامه داشت و عراقی‌ها تلفات زیادی دادند.

حدود ساعت چهار و نیم صبح به محل استقرار نیروهای خودی برگشتم، غروب بچه‌های دیده‌بان اطلاع دادند که عراقی‌ها در حال عقب‌نشینی و جابه‌جایی نیروهایشان هستند. فردای آن روز، به اتفاق سرهنگ آری‌افر تصمیم گرفتیم در فرصت پیش آمده نیروها را جابه‌جا کنیم. دشمن حرکت سریع ما را دید و تصور کرد که ما در حال تدارکات حمله وسیعی هستیم. ترسیدند و به عقب‌نشینی سرعت بیشتری دادند. با فرار عراقی‌ها، توانستیم ۱۴ کیلومتر در خاکشان نفوذ کنیم و کلی هم سلاح و مهماتشان را غنیمت بگیریم.

**■ آخرین مأموریت**

حاج‌جمیل شهبوساری اسفندماه ۱۳۷۴ به شهادت رسید. یکی از هم‌رزمان من در خصوص شب قبل از عملیات نهایی تعریف کرده‌است: آن شب جمیل را در حال و هوای دیگری دیدم. او معمولاً شب‌ها به ندرت در گردان می‌ماند، ولی آن شب برخلاف گذشته مانده بود. عجیب‌تر آن که حال و هوای خاصی هم داشت. در عین حال که خیلی آرام نشان می‌داد، اما انگار منتظر کسی یا چیزی بود. میلی به خوابیدن نداشت و تا پاسی از شب با هم حرف زدیم. من دیگر نمی‌توانستم بیدار بمانم و خوابیدم.

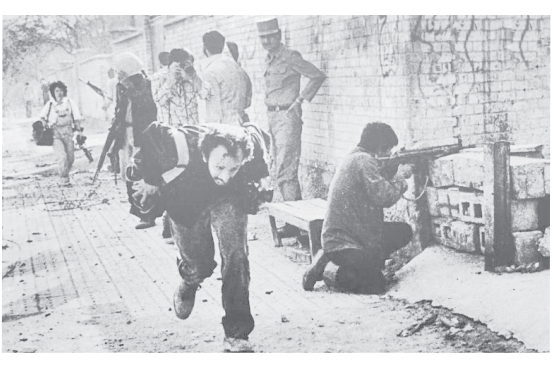
نیمه‌های شب صدای زنگ تلفن را شنیدم. جمیل گوشی را برداشت و صحبت کرد. ناگهان حالت چهره‌اش تغییر کرد و بشاش شد. علت خوشحالی‌اش را که پرسیدیم، جوالم را نداد و با لبخند عجیبی که بر لب داشت از من جداحافظی کرد. شهیدجمیل شهبوساری به خاطر مجروحیت و ناراحتی‌های جسمی که داشت، مجبور بود مدام قرص آرام‌بخش بخورد و همین خوابش را سنگین می‌کرد و ما به زور بیدارش می‌کردیم، ولی آن شب به محض اینکه تلفن زنگ زد، کاک جمیل بلافاصله از خواب بیدار شد و حتی قبل از من رفت و گوشی را برداشت.

صبح از قضیه‌ای که شب برای جمیل پیش آمده بود، خیلی نگران بودم. اولین کاری که کردم با حاج مجید، فرمانده تیپ تماس گرفتم و جریان را به او گفتم. حاجی هم ظاهر چیزی نمی‌دانست. قضیه را که من شنیدم تعجب کرد، پرسید جمیل از کجا موضوع را فهمیده‌است؟ گفتم کدام موضوع را! گفت موضوع مأموریت بود. شهیدجمیل شهبوساری به مأموریت رفته و جالب اینجاست که اول قرار نبود او به مأموریت برود. افراد دیگری انتخاب شده بودند، ولی ناگهان نصفه‌های شب، تصمیم عوض می‌شود و کاک جمیل را برای ایل‌کار انتخاب می‌کنند. این همان مأموریتی بود که جمیل در آن به شهادت رسید و پس از سال‌ها حضور در میادین نبرد، به دوستان شهیدش پیوست.



ارتباط با ما ۸۸۴۹۸۴۸۱

### نگاه



### اولین ماه جنگ

### و آغاز دوره رکود یکساله در جبهه‌ها

موقعیت خود در تصرفاتی که به دست آورده بود، استحکام ببخشد. در این سوزنیز نیروهای ایرانی سعی داشتند با عملیات محدود و غالباً ایذایی، فرصت استحکام‌بخشی به قوای متجاوز را از او بگیرند.

**■ عملیات محدود**

در سرور روزشمار وقایع آبان ماه ۱۳۵۹ درمی‌یابیم که عملیات‌های محدود و ایذایی جایگاه خاصی به خود اختصاص داده‌اند. در این ماه تقریباً هر هفته شاهد یک یا دو یا سه مورد عملیات محدود در جبهه‌های مختلف بودیم. در واقع جبهه خودی سعی می‌کرد از هر آنچه در دست دارد، برای مقابله با دشمن استفاده کند، اما این عملیات محدود غالباً از فرماندهی منسجم، برخوردار نبودند. بنی‌صدر که اعتقادی به نیروهای مردمی و سپاه نداشت، تمرکز خود را روی روش‌های کلاسیک جنگ معطوف کرده بود و نیروهای سپاه نیز سعی می‌کردند با کمترین امکانات، اقدام به انجام عملیاتی بکنند که معمولاً استعداد نیروهای شرکت‌کننده در آنها حتی کمتر از یک گردان بود.

یکی از عواملی که باعث شد پس از پیشروی‌های اولیه دشمن جبهه‌ها به رکود یکساله فروبروند، عدم تغییر سیاست‌ها و استراتژی‌های کلی در طرف ایرانی بود. بنی‌صدر که به روش‌های کلاسیک در رؤیارییی با دشمن اصرار داشت، سعی کرد با تجمع نیروهای رزهی و فراخوانی برخی از واحدهای ارتش که هنوز وارد میادین نبرد نشده بودند، یک عملیات بزرگ و جاسطلبانه را طرح‌ریزی کند.

**■ تغییر در فرماندهی**

اگر عملیات نصر در ۱۵ دی ماه ۱۳۵۹ را اولین اقدام بزرگ ایران برای بیرون راندن دشمن از متصرفاتش محسوب کنیم، می‌بینیم که اولیه‌دشمن جبهه‌ها به رکود یکساله فروبروند، در جبهه شمالی خوزستان تارودخانه کرخه گسترش یافته بود. از نش عراق که در ماه‌های اول جنگ نشان داده بود در برخورد با موانع ضعیف‌است، وقتی به رودخانه کرخه یا کارون خورد و منجر به شهادت دانشجویان پیرو خط امام و تعداد قابل‌توجهی از رزمندگان ارتشی شد، شیوه‌های کلاسیکی که بنی‌صدر اصرار به تداوم آنها داشت، عدم ایجاد وحدت مناسب بین سپاه و ارتش و همینطور میل دشمن به حفظ متصرفاتش، باعث شد تا پس از آبان ماه ۱۳۵۹، شاهد تحول عمده‌ای در جنگ نباشیم.

پس از عزل بنی‌صدر در آخرین روزهای خردادماه ۱۳۶۰، موانع اتحاد بین ارتش و سپاه برچیده شد و با تغییر استراتژی‌های کلی در جبهه ایرانی، اولین ضربه خردکننده به دشمن متجاوز در پنجم مهرماه ۱۳۶۰ با شکست صدر آبادان زده شد و سپس عملیات‌های پیرومند بعدی یک به یک تا آزادسازی خرّمشهر ادامه یافتند.

**■ غلامحسین بهبودی**

ماه اول جنگ که سپری شد، جبهه‌های جنگ تقریباً سه دوره‌ای از رکود فرو رفتند که تا یکسال بعد ادامه داشت و در طی این دوره، هر چند بر خسی از مناطق مانند سوسنگره چند بار دست به دست شدند، اما تحول عمده‌ای در جبهه‌های جنگ رخ نداد. از دلایل اصلی اولین دوره رکود در جنگ، دستیابی دشمن به برخی از اهداف خود، هوشیاری جبهه خودی و عدم تغییر در فرماندهی ارتش بود. بنی‌صدر که اعتقادی در این مجال به بررسی آنها‌می‌پردازیم.

**■ موقعیت متضاد**

چهارم آبان ماه که خرّمشهر سقوط کرد، آبادان هم تقریباً به محاصره درآمده بود. آن طرف‌تر دو لشکر عراقی در حومه‌اهواز خیمه زده بودند و در جبهه میانی، سوسنگرد برای دو طرف درگیری موقعیت منزّلی داشت. در ماه اول جنگ، سرعت تحولات به قدری سریع بود که هر روز خبر سقوط یک منطقه یا دو درگیری شدید در جبهه‌های مختلف مخابره می‌شد. غافلگیری اولیه‌ای که مسبب اصلی آن اعمال‌کاری برخی از مسئولان بود، باعث شده بود تا دو طرف درگیری موقعیت متفاوت و متضادی داشته باشند. در یک‌سوی بعضی‌ها یا آمادگی حداکثری به چندین نقطه از مرزها در استان‌های کرمانشاه، ایلام و خوزستان داشت، آورده و از طرف دیگر نیروهای ایرانی که هنوز خودرا بازیافته بودند، در قالب گروه‌های متعدد و مستقل، اقدام به جلوگیری از سرعت پیشروی دشمن می‌کردند.

**■ موانع طبیعی**

اما جنگ در حالی وارد ماه دوم خود شد که خرّمشهر در چهارم آبان ماه سقوط کرد و حد پیشروی دشمن در جبهه میانی تا حومه‌اهواز و در جبهه شمالی خوزستان تارودخانه کرخه گسترش یافته بود. از نش عراق که در ماه‌های اول جنگ نشان داده بود در برخورد با موانع ضعیف‌است، وقتی به رودخانه کرخه یا کارون خورد و منجر به شهادت دانشجویان پیرو خط امام و تعداد قابل‌توجهی از رزمندگان ارتشی شد، شیوه‌های کلاسیکی که بنی‌صدر اصرار به تداوم آنها داشت، عدم ایجاد وحدت مناسب بین سپاه و ارتش و همینطور میل دشمن به حفظ متصرفاتش، باعث شد تا پس از آبان ماه ۱۳۵۹، شاهد تحول عمده‌ای در جنگ نباشیم.

پس از عزل بنی‌صدر در آخرین روزهای خردادماه ۱۳۶۰، موانع اتحاد بین ارتش و سپاه برچیده شد و با تغییر استراتژی‌های کلی در جبهه ایرانی، اولین ضربه خردکننده به دشمن متجاوز در پنجم مهرماه ۱۳۶۰ با شکست صدر آبادان زده شد و سپس عملیات‌های پیرومند بعدی یک به یک تا آزادسازی خرّمشهر ادامه یافتند.

		۹	۵		
				۳	۷
۸		۳	۶		
				۱	۷
			۵		
			۱	۷	
					۸
				۸	
			۱	۳	

### جدول سودوکو

ارقام ۹تا ۹ را طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های

کوچک سه‌درسه فقط یک‌بار

به کارروند

### جدول کلمات متقاطع

● پاسخ جدول شماره ۶۰۶۳

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵

طراح:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۰۶۴

### از راست به چپ

■ ۱- سومین شهر مهم سوئد- پول بسیار ناچیز- نمایشنامه مولیر ■ ۲- سرخ کمرنگ- شوق و ذوق - کالا- جنگ ■ ۳- تزویر- مه‌راس- کارزار- ماه سرد ■ ۴- قبل، پیش- پرهیز- کار- رنجیده ■ ۵- جایزه تشویقی- تئاتر ■ ۶- گذرگاه سر پوشیده برای عرضه کالا به خریداران - سینمای فاجعه‌آفرین آبادان - خوردنی اقتصادی ■ ۷- همراه ناله- شهر مازنی- بهشت شداد- فدراسیون بین‌المللی بسکتبال ■ ۸- جایز و شایسته- یخشی از خودرو است که در داخل و زیر شیشه جلویی خودرو قرار دارد- سفیدمو شایهنامه ■ ۹- از عناصر جدول تناوبی که دارای عدد اتمی ۱۲۴ است- واحد پول رومانی- غذای تزئینی- جدید ■ ۱۰- در اوستا به معنی مقدس آمده است- چرک و جراحت- قلب قران ■ ۱۱- قسمی آتش که با ارد گندم سازند- بهره هوشی ■ ۱۲- نمایش نامه ویلیام شکسپیر- صلح و آشتی - خواسته دل ■ ۱۳- شامل همه- اسب چایار- سخن بیهوده- رود بزرگ سنوئیس ■ ۱۴- درختی همیشه سبز- لپاس پوشیدن - سیل- قلق ■ ۱۵- کاسب آن را ممنوع کرده است- آتش‌سوزی- پدر بزرگ ماشین حساب

### از بالا به پایین

■ ۱- خزنه نیش‌دار - چهارمین رئیس جمهور مصر- همیشه ته چاه است! ■ ۲- دختر سرزمین عجایب- خدای بزرگ ایرانیان باستان- بالکن ■ ۳- پخته شده در آب- کوه جداکننده آسیا از اروپا- یادگانی در تهران ■ ۴- نماد باریکی- لقب پادشاهان مغول - سرپرست اوقاف یک ناحیه ■ ۵- پول - سلام- منتظران قیامت ■ ۶- دانشمند- بچه شتر مرغ- نمک ■ ۷- بین بیچ و مهره- ورزشی آبی- خشکی ■ ۸- اقبال- گاوچران امریکایی- جریان مستقیم برق ■ ۹- مسأوی - غذای بسته بندی شده- ماندنی ■ ۱۰- مجازاً به معنی خیره شدن است- لقب‌ای تلگراف- خدای بهبود ■ ۱۱- نام آزمون، به‌هجوم تیم ملی - سکه طلا در عهد خهانمنشی- مقابل همه ■ ۱۲- رشته‌ای از پوست گیاه- بی‌آن فطیر است- جفت ماده ■ ۱۳- راس- نوعی سبزی- پایتخت فیجی ■ ۱۴- شیرینی معروف- زد و بند- رهرو ■ ۱۵- زن گندمگون- خانه کوچک- گله گاو و گوسفند